



کاش می توانستم بنویسم!

دکتر یزدان منصوریان / عضو هیئت علمی دانشگاه چارلز استورت استرالیا*

* Charles Sturt University (<https://www.csu.edu.au/>)

مقدمه

فرانتس کافکا^۱ در کتاب «از نوشتن» در نامه‌ای خطاب به نامزدش می‌نویسد: «کاش می‌توانستم بنویسم فلیسه! تمنایش مرا می‌سوزاند. کاش برای نوشتن به اندازه کافی آزادی داشتم و قبل از هر چیز سالم بودم. فکر می‌کنم به اندازه کافی درک نکرده‌ای که نوشتن تنها امکان هستی درونی من است. تعجبی ندارد همیشه حرفم را بد می‌زنم. تازه بین شخصیت‌های درونی بیدار می‌شوم، اما نمی‌توانم در موردش، یعنی در مورد رفتارم، به طرز مجاب‌کننده‌ای بنویسم و حرف بزنم. اگر چیزهای دیگرم درست بود، نیازی به نوشتن یا گفتن نبود.» (ص. ۱۷۳). در این نامه کوتاه که در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۱۳ در پراگ نوشته شده، حداقل پنج مفهوم مرتبط با نوشتن نهفته که هر یک مقوله‌ای مستقل است و در ادامه نظرم را درباره آنها می‌نویسم. به آن امید که این یادداشت مختصر مقدمه‌ای برای بحث‌ها و گفتگوهای مفصل در این زمینه باشد. زیرا بر این باورم سخن درباره رازهای نوشتن بسیار است، با این حال، ما به ندرت در این زمینه گفتگو می‌کنیم. بر این اساس، فرایند نوشتن نیاز به واکاوی بیشتری دارد و رازهای سر به مهر در این قلمرو بسیارند. پنج مفهومی که در این یادداشت آمده عبارتند از: تمنای نوشتن، آزادی نوشتن، هراس از نوشتن، اثربخشی نوشتن و نیاز به نوشتن.

تمنای نوشتن

تمنا در لغت حکایت از کششی عمیق در روح انسان دارد که او را به سمت و سویی مشخص سوق می‌دهد. به راستی چه رازی در نوشتن نهفته است که ما را به سوی خود می‌خواند؟ نوشتن با این همه دشواری چه لذتی دارد که نویسنده تاب مقاومت در برابرش ندارد و سرانجام تسلیم وسوسه‌اش می‌شود؟ مهمترین انگیزه‌های ما از نوشتن کدامند؟ بی‌تردید این انگیزه‌ها برای هر نویسنده‌ای متفاوت است، اما باید مقوله‌های مشترکی در این میان باشند. مثلاً آیا نوشتن تسکین روح نویسنده است؟ آیا نوشتن یک سرگرمی در دسترس است؟ آیا نوشتن نوعی رنج خودخواسته است؟ آیا ما با نوشتن می‌کوشیم خود را بهتر بشناسیم یا سخنی تازه در درون ذهن خود بیابیم؟ آیا نوشتن نوعی تمرین خودکاوی و گفتگوی درونی است؟

1. Franz Kafka (1883–1924)

محمود دولت‌آبادی در بخشی از کتاب ارزشمند «نون نوشتن» می‌نویسد: «کدام نویسنده‌ای را در جهان می‌شناسید که از خود نپرسیده باشد «برای چه می‌نویسم؟» و کدام نویسنده‌ای را می‌شناسید که به دنبال این سؤال دست از نوشتن کشیده باشد؟» (ص. ۵). بنابراین، باید موتوری محرک در ضمیر نیمه‌هشیار نویسنده باشد که او را در این مسیر دشوار یاری کند. ری بردبری، نویسنده نامدار امریکایی، در کتاب «ذن در هنر نویسندگی» از «نشاط نوشتن» یاد می‌کند و می‌نویسد: «شور و شوق آدم‌ها این روزها چقدر کم با این کلمات روبرو می‌شوند. چه اندک‌اند آدم‌هایی که با شوق زندگی می‌کنند و با شوق می‌آفرینند. اگر از من بپرسید که مهمترین اجزای سازنده وجود یک نویسنده چیست، چیزهایی که او را شکل می‌دهند و در راه رسیدن به مقصدی که در نظر دارد به پیش می‌رانند، تنها به شور و شوق توجه می‌دهم. می‌گویم که هوای شور و شوق خود را داشته باشند» (ص. ۴۹). آری این اشتیاق نوشتن است که نویسنده را در این مسیر پرفراز و نشیب استوار و امیدوار نگه می‌دارد و برداشتن گام‌های بعدی را برایش ممکن می‌سازد.

آزادی نوشتن

نمی‌دانم به راستی در نوشتن چقدر آزاد هستیم؟ چه چیزهایی نوشتن را محدود می‌کنند و چه چیزهایی به ما فرصت و مجال نوشتن می‌بخشند؟ فقط می‌دانم آزادی کامل در نوشتن به نظر رویایی دست نیافتنی است. زیرا آنچه ما را در نوشتن محدود می‌کند، به مراتب بیش از چیزی است که به ما امکان نوشتن می‌بخشد. متأسفانه بخشی از آزادی نوشتن را دیگران از ما می‌گیرند و بخشی را ما خواسته یا ناخواسته از خود دریغ می‌کنیم. به نظرم آزادی نوشتن برای نویسنده دو وجه اصلی دارد. نخست وجه بیرونی است و دوم وجه درونی. منظور از وجه بیرونی قلمرو و میدانی است که جامعه در اختیار نویسنده قرار می‌دهد. هر جا آزادی بیان محترم شمرده شود این قلمرو فراخ و هموار است و نویسنده امکان رشد و پیشرفت بیشتری دارد. در مقابل نیز هرگاه این میدان کوچک و محدود می‌شود نویسنده از حرکت و پویایی محروم خواهد شد. وجه درونی آن نیز به شخصیت، خلق و خو و توانایی فکری نویسنده باز می‌گردد. به این معنا که نویسنده تا چه میزان «آزاد اندیش» است؟ آیا به مرحله‌ای رسیده که بتواند باورهای خود را نقد کند؟ آیا قدرت سفر به قلمروهای تازه‌اندیشه را دارد؟ آیا از بندهای محدودکننده‌ای همچون جزم‌اندیشی و تعصب‌رهایی یافته است؟ آیا فقط در صدد اثبات دانسته‌های قبلی خویش است یا در جستجوی کشف حقایق تازه؟ آیا نوشتن را راهی به رهایی می‌داند یا ابزاری برای تثبیت وضع موجود؟ سهم نظام آموزشی نیز در این میان بسیار پررنگ است. نظام‌های آموزشی «پرسش‌مدار» مروج آزادی اندیشه و به تبع آن آزادی نوشتن هستند. در مقابل نیز ساختارهای آموزشی خودکامه، و به تعبیر پائولو فریره «نظام‌های آموزشی بانکی»، آزادی اندیشه را سرکوب می‌کنند. پائولو فریره (۱۹۲۱-۱۹۹۷) از فیلسوفان بلندآوازه تعلیم و تربیت قرن بیستم است که به باور او آزادی نیاز به تمرین دارد و این تمرین باید از کودکی آغاز شود. کودکان در خانه و مدرسه باید انتخاب را تجربه کنند. حتی اگر انتخابشان با خطا همراه باشد. زیرا خطا بخشی از فرایند انتخاب است، که همیشه با یادگیری همراه خواهد بود. بنابراین، کودکان باید حق انتخاب و حق خطا داشته باشند. توصیه دیگر اورهایی کودکان از «اسارت مسابقه و رقابت» است. انسانی که با مقایسه خود با دیگران گرفتار کابوس رقابت می‌شود نمی‌تواند آزادی را در ضمیر خویش تجربه کند، زیرا همیشه گرفتار دشمنی بیرونی است که باید بر او چیره شود. این دشمن می‌تواند همسالان او، زمان یا هر متغیر بیرونی دیگر باشد. در مقابل انسان آزاد و آزاده

مشتاقانه در جستجوی شناخت و توانمندسازی خود است. او می‌داند که دنیا از پیش تعیین نشده و او به سهم خود می‌تواند با تلاش و کوششی صادقانه دنیا را تغییر دهد. دنیایی که پیوسته باید در حال نو شدن باشد و قرار نیست تکرار شود. در مقابل دشمنان آزادی از تغییر دنیا در هراسند و می‌کوشند با حفظ وضع موجود مانع دگرگونی آن شوند. (یوسفی، ۱۳۹۴؛ منصوریان، ۱۳۹۵). بنابراین، آزادی نوشتن نیازمند «آگاهی‌رهایی‌بخش» است. زیرا به فرض نبود هیچ قید و بندی برای آزادی بیان، نویسنده باید در درون ذهن خود آزادی اندیشه را تجربه کند تا بتواند سخنی تازه عرضه کند و طرحی نو دراندازد. پس برای نوشتن خلاق و موثر به آزادی برای نوشتن و رهایی برای اندیشیدن نیازمندیم. این دو مکمل یکدیگرند.

هراس از نوشتن

نوشتن برای نویسنده همیشه با نوعی تشویش و نگرانی همراه است. نگرانی از اینکه مبدا خواننده سخن و نیت او را به درستی نفهمد! نکند سوء تفاهمی رخ دهد! مبدا حرفی ناگفته بماند! و دهها پرسش دیگر. بخشی از هراس نوشتن ناشی از سرنوشت هر نوشته است که به دست خوانندگان تعیین می‌شود و نویسنده سهم چندانی در آن ندارد. اثری که نویسنده منتشر می‌کند از دسترس او خارج می‌شود و به تعداد خوانندگان معنای تازه برایش خلق خواهد شد. به این ترتیب، صاحب اصلی هر اثر مخاطبان آن هستند و نه پدیدآور. مخاطب هر طور که بخواهد به آن اثر معنا می‌بخشد و نویسنده چاره‌ای جز تسلیم در برابر این سرنوشت ندارد. در نتیجه هر نویسنده‌ای از شوربختی احتمالی اثرش در هراس است. درست مثل دلهره و نگرانی پدر و مادری که در ایستگاه راه‌آهن با فرزندشان که برای تحصیل عازم سفر به شهری دور است وداع می‌کنند.

هراس دیگر نوشتن ناشی از عریان شدن اندیشه نویسنده در برابر چشمان تیزبین خوانندگان است. نویسنده نمی‌تواند در پشت نوشته‌های خود پنهان شود. نوشتن شیوه‌ای شجاعانه از خودافشاگری است. نویسنده با نوشتن به مخاطب اجازه می‌دهد به دنیای درونی او قدم بگذارد و به زوایای پنهان قلب او سرک بکشد. اجازه چنین بازدید سر زده‌ای نیازمند شجاعت است. زیرا نویسنده با نوشتن، خود را در معرض داوری قرار می‌دهد و این می‌تواند هراس‌آور باشد. قبلاً در مقاله‌ای با عنوان «چرا نوشتن همیشه خطرناک است؟» به دوازده خطر اصلی که در کمین نوشتن نشست‌اند اشاره کرده‌ام که در شماره ۷۲ همین مجله در مهرماه ۱۳۹۵ منتشر شده است.

اثر بخشی نوشتن

آیا ممکن است نویسنده حین نوشتن به مخاطبان خود فکر نکند و آنان را در برابر خویش حاضر نبیند؟ آیا ما فقط برای خودمان می‌نویسیم یا برای دیگران؟ بارها در شبکه‌های اجتماعی مثل فیسبوک، اینستاگرام و تلگرام دیده‌ام که کاربران صراحتاً اعلام می‌کنند که فقط برای دل خودشان می‌نویسند و نگران خواننده شدن نوشته‌هایشان نیستند. اما به راستی این ادعا تا چه اندازه درست است؟ آیا نویسنده می‌تواند فارغ از داوری خواننده بنویسد؟ آیا اگر من تصور می‌کردم هرگز کسی این نوشته را نخواهد خواند باز هم اشتیاقی برای نوشتن آن داشتم؟ بی‌تردید پاسخ منفی است. تمام امید من برای نوشتن این متن همین است که روزی مخاطبی خواهد داشت و شما اکنون مخاطب ارجمند آن هستید و از توجه شما سپاسگزارم. گرچه این گفتگو هم‌زمان و رو در رو نیست، اما نفس گفتگو زنده است. همین داد و گرفت اندیشه است که به نوشتن و خواندن روح و رونق می‌بخشد. محمود دولت‌آبادی در بخش دیگری

از کتاب نون نوشتن می‌نویسد: «نمی‌دانم برای که و خطاب به که می‌نویسم! فقط احساس می‌کنم که باید بنویسم. زخمی هستم و احساس می‌کنم زحمت‌م دارند پایمال می‌شوند، و اگر در این خاموش‌ترین دفتر، سخن از آن به میان می‌آورم از این روست که جایی برای بیان آن نمی‌بینم» (ص. ۱۲۲).

بنابراین، نویسندگان همیشه به درجه‌ای از تأثیرپذیری نوشتن باور دارد و همین انگیزه است که او را به ادامه کار ترغیب می‌کند. تجربه به من نشان داده هر اثری به سهم خود تأثیری دارد. این تأثیر می‌تواند وسیع یا محدود، خفیف یا شدید، آنی یا تدریجی، بلندمدت یا کوتاه مدت، ماندگار یا گذرا و در نهایت مثبت یا منفی باشد. بنابراین ما با ماتریسی بزرگ مواجه‌ایم که هر نوشته در خانه‌ای از آن قرار می‌گیرد. مثلاً آثار کلاسیک مثل شاهنامه فردوسی، مثنوی مولانا، گلستان سعدی و دیوان حافظ از جمله آثار هستند که در طول تاریخ تأثیری وسیع، بلندمدت، ماندگار و مثبت بر فرهنگ ایران و جهان داشته‌اند و اکنون در جایی فراتر از زمان و مکان تولد خویش ایستاده‌اند. در آن سوی طیف هر نوشته کوتاه، حتی به کوتاهی یک پست تلگرامی، نیز به سهم خود اثری دارد که ممکن است در هر جایی از این طیف‌های چندگانه قرار گیرد. بنابراین، هر نوشته گفتگویی میان ذهن نویسنده و خواننده است که بر اندیشه آنان تأثیر می‌گذارد و در وجود این تأثیر تردید ندارم. اما ماهیت این تأثیر چگونه است و چه ابعدادی دارد خود مقوله مفصل دیگری است.

نیاز به نوشتن

آیا نوشتن یک ضرورت است؟ گاهی با خود می‌گویم شاید بهتر باشد برای مدتی همه نویسندگان از نوشتن دست بردارند تا بشر فرصت بیابد بخشی از آنچه را تا امروز نوشته شده بخواند. آیا با وجود این همه کتاب‌گرانقدر که در تاریخ فرهنگ و هنر ملت‌ها ثبت شده‌اند دیگر نیازی به نوشته‌ای تازه هست؟ کاش می‌شد برای مدتی نشریه‌ها و ناشران به مرخصی می‌رفتند و هیچ مطلب تازه‌ای منتشر نمی‌شد و همه ما فراغت برای خواندن بخشی از آنچه تا امروز منتشر شده پیدا می‌کردیم. اما گویی ضرورتی نامرئی ما را به نوشتن وادار می‌کند. گویی گریزی از نوشتن نداریم. گویی اگر از نوشتن باز ایستیم تاب تحمل این سکوت کرکننده را نخواهیم داشت.

آری ما مجبور به نوشتن هستیم. نوشتن پناهگاهی است که ما را از واقعیت‌های تلخ روزگار و ملال ناشی از روزمرگی می‌رهاند. نوشتن به زندگی تعالی و اعتباری می‌بخشد که در گفتار میسر نیست. کلمه وقتی بر کالبد کاغذی کتاب می‌نشیند وقار و آراستگی سحرانگیزی می‌یابد که در گفتار از آن بی‌بهره است. نوشتن نوعی جوش و خروش روح خسته‌ای است که دیگر تاب تحمل سکوت را ندارد. در سال‌های اخیر شبکه‌های اجتماعی به خوبی نشان دادند که چقدر حرف ناگفته و نانوشته در ذهن و ضمیر آدم‌ها در گوشه و کنار جهان تلنبار شده که در جستجوی مجالی برای ظهور و بروز بودند. به قول احمد شاملو که در ترجمه شعری از مارگوت بیکل^۱ با عنوان «سکوت سرشار از ناگفته‌هاست» می‌گوید: برای تو و خویش چشمانی آرزو می‌کنم که چراغ‌ها و نشانه‌ها را در ظلمات مان ببیند. گوشه‌ها، صداها و شناسه‌ها را در بیهوشی مان بشنود. برای تو و خویش، روحی که این همه را در خود گیرد و بپذیرد. و زبانی که در صداقت خود ما را از خاموشی خویش بیرون کشد و بگذارد از آن چیزها که در بن‌دمان کشیده است سخن بگوییم».

1. Margot Bickel (1958-...)

مروری بر زندگی نویسندگان نیز بیانگر همین واقعیت است که آنان در اثر نیروی نامرئی در درون خویش مجبور به نوشتن بوده‌اند. گوستاو فلوبر^۱ در توصیف رنج نوشتن فروتنانه می‌گوید: «گهگاه نمی‌دانم چرا دستهای من از فرط خستگی از بدنم فرو نمی‌افتند، چرا مغزم دود نمی‌شود و به هوا نمی‌رود. زندگی زاهدانه‌ای دارم. عاری از هر گونه لذت جویی، چیزی که نگهم می‌دارد نوعی هیجان دائمی است، که اغلب به گریه‌ام می‌اندازد، اشک عجز که هرگز کاهش نمی‌یابد. به کارم عشق می‌ورزم، عشقی جنون آمیز و شاید نامعقول، مانند مرتاضی که خرقه پشمینه‌اش را دوست دارد. چرا که شکمش را خارش می‌دهد. گاهی، وقتی تهی‌ام، وقتی کلمات به قلم نمی‌نشینند، وقتی صفحاتی را سرتاپا خط خطی کرده‌ام و می‌بینم یک جمله هم ننوشته‌ام، روی کاناپه اتاقم از حال می‌روم، بهت زده از آنجا می‌افتم، در باتلاق یأس به گل می‌نشینم، برای آن غرور دیوانه‌وار خود را سرزنش می‌کنم که مرا لاله‌زنان به دنبال خیال‌واهی می‌فرستد. یک ربع ساعت بعد همه چیز عوض شده است و دلم از شادی می‌تپد».

(کری، ۴۸: ۱۳۹۴؛ منصوریان، ۱۳۹۶).

سخن پایانی

سخن پایانی این یادداشت همان پرسش نخستین است که «به راستی راز نوشتن چیست؟»، چرا نوشتن با همه رنجی که به همراه دارد برای نویسنده منبعی از شادی و سرور محسوب می‌شود؟ چرا فریدون مشیری دستی را که می‌نویسد از دل و دیده گرمی‌تر می‌داند و در ستایش آن می‌سراید: «شرف دست همین بس که نوشتن با اوست! خوش‌ترین مایه دلبستگی من با اوست». نوشته‌ها در این زمینه بسیارند و کتاب‌هایی که در این متن به آن‌ها استناد کردم نمونه‌هایی از این آثارند. کتاب «از نوشتن» نیز که نقطه آغازین بحث بود، مجموعه‌ای خواندنی از نامه‌ها و یادداشت‌های فرانتس کافکا است که می‌تواند برای هر خواننده مشتاق به مبحث نویسندگی الهام بخش باشد. نامه کوتاه کافکا به فلیسه گزیده‌ای از این اثر ارزشمند است که به عنوان نقطه آغاز و عزیمت در این یادداشت برگزیدم و امیدوارم مقدمه‌ای برای بحث‌های عمیق‌تر در این زمینه باشد. شما هم پاسخ خودتان را به این پرسش بنویسید و در اختیار دیگران قرار دهید تا باب گفتگو در این زمینه باز باشد.

منابع

- بردبری، ری (۱۳۸۹) دن در هنر نویسندگی. ترجمه پرویز دوابی. تهران: جهان کتاب.
- دولت آبادی، محمود (۱۳۸۸) نون نوشتن. تهران: نشر چشمه.
- کافکا، فرانتس (۱۳۸۹) از نوشتن. گردآورندگان: اریش هلا و یواخیم بویگ. ترجمه ناصر غیائی. تهران: نشر ثالث.
- کری، میسن (۱۳۹۴) عادات و آداب روزانه بزرگان. ترجمه حسن کامشاد. تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.
- منصوریان، یزدان (۱۳۹۵) آیا آزادی ترسناک است؟ سخن هفته لیژنا، ش. ۳۳۶. <http://www.lisna.ir>
- منصوریان، یزدان (۱۳۹۶) مغزهای درخشانی که وقت تلف نمی‌کردند. برگ سپید لیژنا، نهم خرداد ۹۶ <http://www.lisna.ir>
- یوسفی، ناصر (۱۳۹۴) بازخوانی پائولو فریره: با تمرکز بر کودک و آموزش کودکان. تهران: کارگاه کودک.

1. Gustave Flaubert (1880-1821)